

احمد بن عبیدالله بن خاقان - که پدرش از مهره های مهم دستگاه خلافت ستم پیشه بنی عباس و از وزیران آن به شمار می رفت و خود نیز از مخالفان و معاندان سرسخت امامان علیهم السلام بود و که در برهه ای، از طرف حکومت، مسئولیت گرفتن مالیات را در قم، به عهده داشت - می گوید:

من در سامرا ندیدم و نشناختم مردی را در میان علویان، همانند حسن بن علی.

وی از جهت وقار، عفاف، بزرگواری و بخشندگی، در میان علویان، فرماندهان ارشد نظامی، وزراء و همه مردم، «نمونه و الگو» بود. و با هر کس سخن می گفتی، او را می ستود و به نیکی یاد می کرد*.

روزی ابو محمد بر پدرم عبیدالله بن خاقان وارد شد، من او را نگریستم؛ آثار بزرگی و عزت و جلالت از سیمای او پیدا بود. پدرم، مقدم او را گرامی داشت و او را بسیار تکریم کرد. من از این روش پدرم، ناراحت و عصبانی شدم، از او سبب این بزرگداشت را پرسیدم، و خواستم که آن شخصیت را به من معرفی کند، پدرم گفت:

«او پیشوای شیعیان و بزرگ خاندان بنی هاشم است. او کسی است که شایستگی پیشوایی امت را دارد، چون خصلت های برجسته ای دارد؛ همچون: فضیلت، پاکی، وقار و متانت، صیانت نفس، زهد و بی رغبتی به دنیا، عبادت، اخلاق نیکو، صلاح و تقوا.»

آنگاه احمد بن عبیدالله می افزاید:

ابومحمد ابن الرضا، در نهایت بزرگی و والائی بود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین پیشوای شیعه است، رهبری که در تمام عمر کوتاه خویش (۲۸ سال) مدتی را در پادگانی در سامرا، به همراه پدرش امام هادی علیه السلام، تحت مراقبت بسیار شدید دستگاه استبدادی خلفای بنی عباس قرار داشت، و بعد از شهادت پدر بزرگوارش، این حالت استمرار یافت و نیز بارها به زندان جباران زمان، گرفتار شد.

دوران امامت آن رهبر بزرگ الهی بیش از شش سال به درازا نکشید.

آن بزرگوار، همانند پدرانش به همه فضائل و خوبی ها آراسته و از همه بدی ها پیراسته بود. او آن چنان در قلّه شکوهمند کمال و فضیلت قرار داشت که نه تنها دوستان و پیروانش او را ستوده اند بلکه دشمنان کینه ورز و سرسخت، به مدح و ستایش او پرداخته اند. برای نشان دادن این حقیقت، به چند نمونه اشاره می شود.

مثل اجدات شدی مسموم از زهر جفا

شد عزادار تو زهرا و علی و مصطفی

شهر سر من را در مامت شد کربلا

مهدیت پوشیده بر تن جامه ی نیلوفری



حکومت ستمگر بنی عبّاس، امام عسکری علیه السلام را نزد شخصی به نام: علی بن نارمش - که یکی از عناصر جنایتکار و از دشمنان سرسخت آل ابوطالب بود - زندانی کرد. سران بنی عبّاس به او گفتند: ابومحمّد ابن الرّضاء را تا توان داری، آزار و اذیت ده و او را به قتل برسان.

از زندان نمودن حضرت، چند روزی نگذشت، تا اینکه دیدند علی بن نارمش با آن همه دشمنی و عداوت، در برابر امام سر به زیر افکنده و آن چنان جذبه و عظمت و خُلق و خوی حضرت عسکری در او تأثیر نهاده که به حضرت نگاه نمی کند.

وقتی امام عسکری علیه السلام از این زندان خلاص شد، علی بن نارمش آن چنان دچار تحوّل روحی و معنوی گردید که دیدگاهش درباره حضرت، تغییر یافت و در گروه شایستگان زمان قرار گرفت.

بار دیگر امام حسن عسکری علیه السلام را نزد صالح بن وصیف زندانی کردند، او نیز شخصی پلید و بی رحم بود. گروهی از جنایت پیشگان بنی عبّاس نزد صالح بن وصیف رفتند و درباره امام به گفت و گو پرداختند. زندانبان به آنان گفت: آخر من چه کار کنم؟ دو نفر از بدترین افراد را بر او گماشتم، بعد از گذشت چند روز، باشگفتی دیدم آن دو به نماز، عبادت و روزه روی آورده اند، به آنان گفتم: چه چیز اتفاق افتاده است؟ گفتند:

«ما چه گوئیم در پیرامون مردی که روزها روزه و شب ها تا سحر نماز می خواند، کمتر سخن می گوید و به کارهای غیر ضروری نمی پردازد! ما هنگامی که به او می نگریستیم، بدمان به لرزه می افتاد و توان استقامت در خود نمی دیدیم.»

امام حسن عسکری علیه السلام بسان اجداد بزرگوارش در بخشندگی و کمک به مردم یگانه روزگار بود. شخصی به نام محمد بن علی همراه پدرش - که از خاندان علویان بودند؛ ولی از گروه واقفیه به شمار می رفتند - در زندگی دچار بحران شدند و در مزیقه مالی سختی قرار گرفتند.

وی می گوید: پدرم گفت: برویم نزد این مرد - امام حسن عسکری - چون خصلت «بخشندگی» او را زیاد شنیده بودیم. در راه که می رفتیم، پدرم گفت: ای کاش آن حضرت برای برآورده شدن سه نیاز من، کمک کند! من هم با خود گفتم: ای کاش به سه نیاز من توجه و عنایت کند!

نزد آن حضرت رفتیم، از حال ما پرسید، پاسخ دادیم. هنگامی که با امام خداحافظی کرده و از خانه خارج شدیم، خادم حضرت آمد و به اندازه ای که نیاز داشتیم و آرزو کرده بودیم، کیسه هایی از اشرفی به ما داد.

آنان با آنکه از امام عسکری علیه السلام کرامت دیدند؛ ولی دست از مرام خود برنداشتند.

ترغیب به خدمت رسانی

ابوهاشم می گوید:

روزی در محضر امام عسکری علیه السلام بودم، آن حضرت فرمود:

«یکی از درهای بهشت، «بابُ المعروف» است. از آن در کسی داخل بهشت نمی شود مگر اینکه در دنیا کارهای نیک انجام داده و به مردم کمک و خدمت نماید.»

تا این را از حضرت شنیدم، خدا را سپاس گفتم و بسی خوشنود گردیدم

گردیدم؛ زیرا یکی از برنامه های زندگی من، خدمت رسانی به مردم و رفع نیاز پا برهنگان و محرومان بود. تا این مطلب در دلم گذشت، حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

«بله، کسانی که در این جهان به مردم کمک می کنند، در جهان دیگر نیز سر بلند و جایگاه آنان برجسته است. ای ابوهاشم! خدا تو را از این گروه قرار دهد، خدای تو را رحمت کند.»



منابع

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳

<https://hawzah.net/fa/Magazine/View/4180/4788/39575>